

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در جواب‌هایی بود که از طرف اصولیون به استدلال به اخبار احتیاط برای وجوب
احتیاط در شبهات تحریمیه بل وجوبیه بیان شد. جواب دیگری که حالا نمی‌دانم عددش
بشود چندم؟ آقای استوار لابد حافظ عددها هستند،

س: هفتم.

ج: جواب هفتم می‌شود فرمایش مرحوم محقق حائری قدس سره در دُرر که این مطلبی
که در دُرر ایشان این جا فرمودند، مرحوم امام علی ما فی التهذیب می‌فرمایند مکرر در
درس این مبنا را در جاهای مختلف ایشان افاضه می‌فرمود. حاصل فرمایش محقق حائری
(ره) این هست که در این احادیث شریفه که امر به احتیاط شده، امر دائر بین دو چیز
است که ما یا باید تصرف در ماده بکنیم و تخصیص بزیم و یا تصرف در هیئت بکنیم و
دست از دلالت بر وجوب برداریم.

والثانی که تصرف در هیئت بکنیم، این یا متعین است یا راجح هست. چرا؟ به خاطر این
که همان طور که صاحب معالم هم فرموده است «کثر استعمال صیغة الامر فی
الاستحباب» بنابراین چون مجاز راجح هست بنابراین تصرف در هیئت، می‌شود راجح یا
متعین از تصرف ماده.

توضیح مطلب هم این است که شبهات موضوعیه حتماً به اجماع و به اتفاق همه، در آن‌ها
احتیاط واجب نیست. بنابراین ما اگر «إِحْتِطَ لِیَدِیکَ» را حمل بر وجوب بکنیم لازمه‌اش این
است که باید تخصیص بزیم این «إِحْتِطَ لِیَدِیکَ» را تخصیص بزیم و موارد شبهات
موضوعیه را از تحت آن خارج کنیم. اخباری هم که می‌آید شبهات وجوبیه، او هم قبول
دارد، ما هم قبول داریم خب، ولی دیگه حالا موضوعیه بلا کلام، این را دیگه باید خارج کنیم
یا این کار را بکنیم که این تخصیص است، تصرف در ماده است، هیئت را دست نزدیک، در
وجوب دارد دلالت می‌کند یا این که بیاییم بگوییم این هیئت دلالت بر وجوب نمی‌کند، بر
اصل رجحان و استحباب دلالت می‌کند. اگر این باشد دیگه لا بعث و اشکالی ندارد و چون
تصرف در هیئت گفتیم متعین است یا راجح است، فرموده «و لا اقل من عدم ترجیح
الاول» که تصرف در ماده باشد «ان لم یکن الثانی اُولى کما هو واضح» و حالا ممکن هم
هست که کلام ایشان را به این نحو هم تقریر کنیم که حالا اگر شما نمی‌گویید این متعین
است و ظهور در او درست می‌شود، مجمل است، مردّد است. ما نمی‌دانیم این کلام امام
تخصیص خورده یا این که نه، حمل بر استحباب می‌شود. نه دلیل بر این طرف داریم نه
دلیل بر آن طرف داریم، پس به این روایات نمی‌توانیم استدلال بکنیم چون امرش دائر
است بین این که حمل بر وجوب شود و تخصیص بخورد یا حمل بر استحباب بشود و

تخصیص نخورد، تصرف در هیئت بشود. بنابراین استدلال به این روایت؛ این یک قاعده‌ی خیلی مهمی است که ایشان اگر این پا بگیرد، درست بشود خیلی جاهای فقه این جوری می‌شود که دوران امر می‌شود، وقتی مشخص‌هایی وجود دارد، دوران امر می‌شود بین این که ماده را تخصیص بزنیم یا هیئت؟ بگوییم که متعین است دست از هیئت برداریم پس خیلی جاها که فتوی به وجوب داده می‌شود باید بگوییم درست نیست؛ فتوی به استحباب باید داده بشود. و الاً این که بگوییم مجمل است از همان دلیل‌ها می‌رود کنار، از حجت می‌افتد و نمی‌شود به آن استدلال کرد.

بعد این فرمایش ایشان، تلمیذ محققش مرحوم امام قدس سره دوتا اشکال فرموده‌اند در تهذیب، اشکال اول‌شان این است که این وجهی که شما برای تعین تصرف در هیئت می‌فرمایید، این معارض به مثل است چون همان طور که حالا شما می‌فرمایید حالا به قول ایشان، که تصرف در هیئت فراوان است که ما من عام، که حمل بر استحباب می‌شود، صیغه‌ی إفعال در استحباب کثراً استعمال شده، تخصیص هم و تصرف در ماده هم به حدی فراوان است که گفته شده «ما من عام الا و قد خصّ و ما من مطلق الا و قید» و این از او هم بیشتر است. شما چه قدر مطلقات می‌بینید که هر معمول مطلق‌ها تخصیص خورده، معمول عام‌ها تخصیص خوردند، بنابراین اگر رجحانی باشد، رجحان باز همین تخصیص است چون این خیلی فراوان است و زیاد است و آن مواردی که شما استحباب می‌فرمایید معمولاً همراه با قرائن است که آن لا بعث به این همراه قرائن باشد. ما حرف‌مان در جایی است که قرینه‌ای وجود ندارد و اوامر بلا قرینه، این یک بخشی‌اش که من دیگه اضافه می‌کنم توضیحاً لکلام است «اوامر بلا قرینه علی الاستحباب» بگوییم کثراً از آن استحباب استعمال شده، چنین چیزی ثابت نیست، بلکه خلافش ثابت است. بله خیلی جاها قرینه وجود دارد، بله آن هم که اشکالی نیست. این اشکال اول.

اشکال دوم این است که این فرمایش شما یک لازمه‌ای دارد که قطعی البطلان است و «لا یمكن الالتزام به» و خود شما هم به آن ملتزم نیستید و آن که فقه جدیدی لازم دارد؛ سرتاسر فقه، ما مخصص زیاد داریم دیگه، همه‌ی این جاها شما بگویید آن عام‌ها را باید حمل بر استحباب بکنید. «اکرم کلّ عالم لا تکرّم الفسّاق من العلماء» امر دائر است بین این که «اکرم کلّ عالم» را تبصره به آن بزنیم بگوییم «إلا فسّاق» یا بگوییم «اکرم کلّ عالم» چیست؟ حمل بر رجحان بکنیم یا حمل بر یک چیزی بکنیم که تخصیص نخواهد و، و، فراوان، این که یک فقه جدیدی است اصلاً «من الطهارة الى الديات» اصلاً یک چیز جدیدی درست می‌شود که مسلم است که این نیست، خلفاً عن سلف من عصر معصومین(ع) این جوری نیست. پس بنابراین ایشان به این دو وجه جواب دادند از فرمایش استادشان، حالا عرض می‌کنیم به این که....

س: چرا فقه جدید لازم است؟ یعنی چی که فقه جدید می‌شود؟

ج: یعنی رساله‌های عملیه را باید دیگه عوضش کنی، من الصدر الی الختم تا همین طور بروی عصر مفید و شیخ طوسی و صدوق و همین طور برو جلو، همه‌ی این فتواهایی که مدارکش کتاب و سنت است و تخصیص خورده، وقتی تخصیص خورد امر دائر می‌شود بین این که در ماده تصرف کنی تخصیص بزنی، یا نه، آن وجوب‌هایی که از این عام‌ها استفاده می‌کردیم دست از آن برداریم. ایشان این جوری می‌فرمایند دیگه، می‌گوییم دَوْران امر بین این شد که تخصیص بگذاریم یا دست از هیئت برداریم که دلالت بر وجوب می‌کند،

ثانی که دست از وجوب بردایم و دست از دلالت هیئت برداریم اولی است. به خاطر آن وجهی که فرموده است. اگر این است، این همه مواردی که در فقه مسلم است فتوای به وجوب داده شده و تبصره‌هایی هم دارد، استثناهایی هم دارد، تخصیص‌هایی هم خورده، شما همه این جاها را باید بگویید چی... و هم چنین در ناحیه‌ی آن طرف، مثلاً «لَا يُبْدِينَ قُلُوبَهُنَّ لِلْمُؤْمِنَاتِ» که «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» (نور/31) یک مواردی هم استثناء شده، وجه و کفین مثلاً استثناء شده، دوران امر است به این که این «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» تخصیص بزینت بگویم الا زینت وجه و کفین؟ یا این که بگویم نه «لَا يُبْدِينَ» کراهت است، پس بنابراین کراهت دارد ابداء زینت، بیا، دیگه از این به بعد همین بعضی از کسانی که اعوجاج سلیقه‌ی فقهی دارند، چنین چیزهایی از آن‌ها شنیده می‌شود دیگه، می‌آید می‌گوید بله، اشکال ندارد لخت و عور هم تا یک حدودی بیایند، «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» مکروه است، فقط یک مکروهی انجام داده ولی واجب نیست، حرام نیست. این مبنا سرتاسر فقه، همه‌ی جاهای فقه، این‌ها با هم دیگه چی می‌کند؟ این‌ها یک فقه جدیدی از آن لازم می‌آید که قطعی و مسلم است این چنین نیست.

س: این دلیل علمی که نمی‌شود که...

ج: چرا دلیل علمی است. وقتی ثابت باشد دلیل علمی است.

جواب دیگر، جواب سومی که عرض می‌کنیم این است که این که بگویید دوران امر بین تخصیص و تصرف در هیئت می‌شود، این بنابر مسلکی درست است که بگویید وجوب و استحباب، این‌ها مدلول صیغه‌ی إفعال هستند. وجوب البته به معنای حرفی و استحباب... این‌ها مدلول صیغه‌ی إفعال هستند اما اگر ما بگویم که همان طور که ذهب الیه النائینی و ذهب الیه سید الامام قدس سرهما که این‌ها از مدالیل خارج هستند، مدلوله لیس الا نسبت بعثه و ارسالیه و طلبیه، به عبارات مختلفی که حالا گفته شده در بعث، این مفاد هیئت لیس الا هذا، منتها این بعث و این طلب و این ارسالیه اگر مولا ترخیص داد، عقل نمی‌گوید این موضوع است برای وجوب اطاعت است، اگر ترخیص نداد، نفس البعث می‌شود موضوع برای وجوب اطاعت؛ این که می‌گوییم واجب است یا این دلالت بر وجوب می‌کند، واقع امرش یعنی این، یعنی منشاء لابدیت عقلیه می‌شود، نه این که خودش دلالت بر وجوب می‌کند، جزء مدلولش است، این نیست؛ حالا وقتی این طوری شد، پس بنابراین ادله‌ی «إِحْتِطُ لِذِئْبِكَ» دارد بعث می‌کند ناس را، مردم را به احتیاط کردن، ما در شبهات موضوعیه مُرَخِّص پیدا کردیم، عقل نسبت به آن نمی‌گوید، نسبت به شبهات وجوبیه یا تحریمیه، اخباری می‌گوید ما مُرَخِّص پیدا نکردیم، او می‌گوید مُرَخِّص پیدا نکردیم؛ پس باید امتثال بکنی، احتیاط بکنی. اصولی البته روی این مبنا می‌گوید چرا، ما ادله‌ی برائت در شبهات حکمیه را داریم پس شارع مُرَخِّص داده؛ کل شیئی مطلق فرموده، در آن جا هم ترخیص داده، اما در شبهات مقرونه‌ی به علم اجمالی، بالعلم الاجمالی ترخیص نداد، مُرَخِّص نداریم باید احتیاط بکنیم ولو این که مثل سید یزدی قدس سره یا بعضی دیگر بگویم علم اجمالی موجب تنجز تکلیف می‌شود، ولو این را بگویم؛ ولی این روایت مخصص در ادله نداریم که، حالا اگر کسی پیدا کرد خیلی خوب، آن جا هم می‌شود همین جور، چون بعضی‌ها می‌گویند داریم. و هم چنین در اطراف شبهات حکمیه‌ی قبل الفحص، مُرَخِّصی که برای آن جا نداریم؛ باید ... بنابراین علی مسلک التحقیق که گفته می‌شود بعث یا موضوع حکم عقل است یا به تعبیر امام حجت عقلانیه است، و این که باید انبعاث جست، تحرک جست به بعث مولا و تحرک مولا.

پس به این نحو هم ما می‌توانیم جواب بدهیم خدمت محقق حائری قدس سره و حق بود که یعنی کان ینبغی این که امام هم طبق مسلک خودشان حالا این جواب را هم این جا می‌دادند.

س: حاج آقا این حجت عقلانیه را شارع درک نکرده بود از آن، این فهم عقل یا حالا فهم عقلا را شارع درک نکرده

ج: نه، شارع دیگه در باب اطاعت و عصیان که شارع نمی‌تواند حرفی بیاید بزند، شارع در این...

س: نه، فهم از دلیل‌تان بود.

ج: نه، دلیل نه، فهم از دلیل حجت عقلانیه است یعنی به این معنا که عقلا بین خودشان و موالیان‌شان این رسم و رسوم را دارند، حالا به حکم ارتکازش یا به هر چی، این رسم و رسوم بین خودشان هست که کسی که او را ذی حق می‌دانند، واجب الاطاعه‌ی خودشان می‌دانند، اگر از او بعثی صادر شد، مادامی که از او ترخیصی در ترک نیامده است، خودشان را ملزم به این می‌بینند به عنوان این که آن‌ها فرمانبرداران آن فرمانروا هستند. شارع هم از همین زمینه استفاده کرده، گفته حالا که این حالت ارتکازی و عقلانی در آن‌ها هست، حالا من هم برای هدایت آن‌ها می‌آیم امر و نهی می‌کنم.

س: حاج آقا این را با عقل مطرح فکر می‌کنم... بکنند شفاف‌تر بشود حالا با عقلا یک کمی غیر شفاف می‌شود. عقل که حالا با آقای نائینی ... آقای نائینی می‌گوید که عقل می‌فهمد که این بعث مولاست مثلاً تمام الموضوع برای وجوب است، ... وجوب است پس عقل این جا استفاده ...

ج: البته تمام الموضوع بعث فقط نیست؛ بعث...

س: بله، با ظهور حال و فلان

ج: نه، نه، یک امر وجودی، یک امر عدمی، بعث او و عدم ترخیص او.

س: بله، فی نفسه بالاخره موضوع است برای استفاده وجوب یعنی من عقل وجوب می‌فهمم این جا،

ج: وجوب یعنی چی؟ می‌فهمم نه،

س: یعنی واجب است که این امر مولا را امتثال کنم.

ج: نه این که با خدا واجب کرده‌ها!

س: همین جا، عقل این را می‌فهمد که خدا واجب کرده یا نه می‌گوید که من واجب می‌دانم؟ ...

ج: من واجب می‌دانم.

س: هنوز از طرف خدا وجوبی احراز نکرده که عقل بگوید که من واجب می‌دانم که ...

ج: نمی‌گویند که خدا واجب می‌داند. می‌گویند وقتی خدا بعث کرد، مولای حقیقی بعث کرد، شما چیست؟ لابدیت عقلیه داری که حرکت کنی، نکردی می‌تواند عقابت کند، استحقاق عقاب داری، اصلاً در باب اطاعت و عصیان، ملاک حکم عقل است دیگر، حکم شرع که نمی‌تواند باشد و الاً تسلسل لازم می‌آید یا دور لازم می‌آید.

س: حاج آقا این با آن فرق می‌کند.

ج: هیچ فرق نمی‌کند، همان باب است. اصلاً همان‌ها را داریم می‌گوییم، چیز دیگری نمی‌گوییم.

س: در مقام فهم مراد مولا هستیم.

ج: نه، فهم مولا بعث است. همین! بعث است لیس الاً، مراد مولا، فرمایشی که از مولا سر زده است، بعث به احتیاط است، بعث به صلاة است، بعث به صوم است، همین. منتها عقل می‌آید می‌گویند حالا که بعث کرد باید حرکت بکنی

س: تا این فهم عقل به پای مولا نوشته نشود، عقل نمی‌...

ج: پای مولا یعنی چی؟

س: یعنی عقل نگویند که آقا این وجوب از طریق مولاست.

ج: ما وجوب نمی‌خواهیم، بعث کافی است.

س: نه حاج آقا بعث کافی نیست. اگر ما یکی بیاید بگوید که

ج: حالا وجوب از طرف مولا بود، سلمنا و آما، تا عقل نیاید بگوید وجوب مولا را باید احترام بگذارد بیان چه فایده‌ای دارد؟

س: نه، این می‌رود در مقام امثال....

ج: جواب بدهید.

س: ببینید

ج: می‌دانم همان، حالا ما هم در همان مقام امثال می‌گوییم.

س: خب، این جا دو تا مقام باید تفکیک بشود،

ج: می‌ترسم دیگر وقت بگذرد ها!

س: حاج آقا تا وجوب به پای مولا نوشته نشود از نظر عقل، عقل نمی‌تواند بگوید که این واجب شرعی است. واجب شرعی ...

ج: درست است، درست است. نمی‌گوییم واجب شرعی است....

س: این آقای نائینی یا حالا امام با مسلک عقلا... کار ندارم

ج: این عبارت غلط مشهور است که بگویم این واجب شرعی است. اگر هم گفته می‌شود بالمجاز و الاستعاره گفته می‌شود...

س: ...واجب شرعی نداریم؟

ج: به این عنوان نداریم. وجوب حکم عقلی، بلکه بعثی داریم که ترخیص ندارد، موضوع کائنه امور را، مثل حج را، مثل نماز را، فلان این‌ها را وقت به حال متعلق است. یعنی این واجب است یعنی «یجب اطاعته»؛ یعنی این می‌گوییم اگر توصیفش می‌کنیم به وجوب می‌گوییم زید عالم أبوه.

س: چرا یجب اطاعته عقلاً، شرعی اصلاً نداریم

ج: بلکه عقلاً، شرعی یعنی چی؟ یعنی همین بعث بلا ترخیص، هر وقت بعث بلا، مولا چی دارد؟ بعث بلا ترخیص داشت الزام عقلی کنارش می‌آید، هر وقت بعثی داشتی کنارش ترخیص گذاشته بود نه الزام عقلی نمی‌آید. گفت «اغتسل للجمعه» بعد هم گفت «لا بأس بترك غسل الجمعة» الزام نمی‌آید، الزام عقلی این‌جا نمی‌آید؛ اما اگر گفت «اغتسل للجمعه» نگفت بعداً «لا بأس بترك غسل» الزام عقلی می‌آید، آن‌جا که الزام ترخیص بعدش نیامده آن لا بدیت امتثال را عقل درک می‌کند یا عقلاء حجت عقلایی می‌دانند این را بر این؛ اگر ترخیص آمد نه. این مبنای مهمی است که بسیار از بزرگان علما بر این مبنا هستند و مبنای مهم و ما هم آن را تقویت کردیم. پس بنابراین مبنا این‌جوری می‌توانیم جواب بدهیم.

اما جواب دیگر، جواب دیگری که در مقام داده شده است این است که این روایات شریفه به‌خصوص یک قرینه‌ی داخلیه دارد یا دوتا قرینه‌ی داخلیه دارد که از آن استفاده می‌شود که اصلاً وجوب مقصود نیست؛ آن قرینه عبارت است از این‌که احتط را امر به احتیاط را معلق به مشیت مکلف فرموده؛ «بِمَا شِئْتَ»، «أَحْوَكَ دِيْنَكَ فَاحْتِطْ لِدِيْنِكَ بِمَا شِئْتَ» واجب را که نمی‌شود، امر واجبی که «لا يجوز تركه» آن را که نمی‌شود معلق بفرماید خدا متعال یا شریعت بر مشیت مکلف و اراده‌ی او؛ خدای متعال می‌فرماید اگر دلت خواست نماز ظهر را بخوان! این‌که نمی‌شود، چیزی که واجب نمی‌شود؛ بلکه می‌شود گفت اگر دلت می‌خواهد نماز شب بخوان، اما اگر دلت خواست نماز ظهر بخوان ندارد، آن را دیگر باید بخوانی.

س: کیفیت را چی؟

ج: کیفیت احتیاط؟

س: «بما شئت» را اگر حمل بر کیفیت...

ج: حالا آن فعلاً حرف این‌ها را بزنیم تا بعد ببینیم جواب می‌توانیم بدهیم یا نه؟

پس این را این‌جوری فرمود و این‌ها غیر واحدی از علما هستند که شاید از کلمات شیخ اعظم بشود استفاده کردند. پس تعلیق به مشیت شده، تعلیق به مشیت با وجوب و حتمیت سازگار نیست، پس این قضیه‌ی داخلی است برای این‌که احتط لرحجان است.

دو؛ کلمه‌ی اخوک هست، مگر بردارد واجب الاطاعه است، واجب الاحترام است یا واجب

الاحسان است؟ نه، حَسَن است، حُسن آن هم خیلی بالا است؛ اگر می‌گفت «ابوک دینک» پدر بود می‌گوییم واجب بود، ببینید «اخوک دینک» پس او را چه‌کار کرده؟ دین را نازل منزله‌ی برادر قرار داده یا نفس برادر قرار داده، آن‌چه که در برادر، ارتکاز انسان، ارتکاز انسانی‌اش دلالت می‌کند این است که سزاوار است، حد اعلی کفایت می‌کند، اما نه این‌که یک چیزی است که اگر نکردیم مثل این است که اطاعت بابایت را نکردی. فرق است دیگر، انسان در همین زندگی عقلانی‌اش اگر به حرف پدرش نرود چیست؟ مذموم عند عقلاء است، حرف بابایش را گوش نکرد؛ حرف برادرش را اگر گوش نکرده باشد می‌گویند آن برادر وُقّی‌ای نیست، و الا نمی‌گویند مذموم است، پس بنابراین این دوتا، شارع نیامده بفرماید «ابوک دینک» «أمک دینک» این‌ها را که نگفته، به برادر گفته. پس بنابراین خود این لسان هم نشان می‌دهد این چیزی که در حقیقت تشبیه است یا استعاره است هر چه هست خود این ادبیات به‌کار بردن، بعد تضاعف پیدا می‌کند این‌که حمل بر استحباب بکنیم که هم گفته «اخوک» هم «بما شئت»؛ هیچ کدام از این دوتا با یک وجوب حتمی غیر جائز التّرك نمی‌سازد که اخوک بگویند و بعدش هم «بما شئت» بگویند. پس کل واحد از این قرینه‌ها صلاحیت دارد برای این‌که ظهور پیدا کند در کلام در این‌که مراد وجوب نیست و استحباب است و کیف به ضم هر دو با همدیگر؛ هم «اخوک» و هم «بما شئت». این ...

س: اخوک این‌جا اصطلاح نیست نه به عنوان معنی لغوی‌اش باشد

ج: پس چی هست؟

س: مثلاً می‌گوییم این مثل برادرت است، مثلاً برادر دینی، نمی‌گوییم پدر دینی که، حالا بزرگ هم باشد به عنوان اصطلاح می‌گویند...

ج: دینی غیر از این است

س: نه مثلاً می‌گوییم، این‌جا مثلاً اخوک را به عنوان برادر که موضوعیت دارد برای....

ج: اخوک ظاهر معنایش چی هست؟ برادر است دیگر، ولی همین است استعاره است در حقیقت؛ یعنی چون جهت عاطفی بین انسان و برادر ان‌شالله زیاد است و باید باشد که حال این چیزها متأسفانه رو به کمرنگ شدن هست به‌خصوص در مثل غرب و این‌ها، حالا آن‌جا بروید بگویند «اخوک دینک» می‌گوید باشد، که چی؟ حالا برادر چقدر برایش مهم است که حالا آن هم دینک، در ایران هم جاها فرق می‌کند، مثلاً بروید جنوب فلان آن‌ها یک‌خرده بیشتر این احساسات وجود دارد؛ بعضی جاها خیلی در این باب چیز هستند. من سابقاً یادم است بچه بودیم با والدیمان مثلاً می‌رفتیم جهرم، یک چیز عجیب غریبی بود این عواطف در آن‌جا خیلی عجیب غریب بود که مثلاً حالا در قم ما، قم هم خوب هستند با همدیگر ولی اینی که آن‌جا می‌دیدیم که اصلاً وقتی مثلاً یک بچه‌ای را می‌خواستند ببرند سربازی، آن خانه می‌شد عزاخانه، همه شیون و گریه و فلان که حالا می‌خواهند با این جدا بشوند؛ اما حالا که ما انتظاری نداریم، ان‌شالله از آن‌ور گریه می‌کنند گریه‌ها؛

به خدمت شما عرض شود که...

س: استاد قرینه‌ی اول اگر چه بخواهیم بگوییم وزانش وزان ما استطعتم است، این‌جا می‌شود این قرینه را گرفت... نمی‌تواند این قضیه بر استحباب باشد. اگر وزان ما شئت...

ج: حالا شما می‌خواهید جواب بدهید؟ حالا فعلاً این تقریر استدلال است، تقریر جواب است، حالا شما اگر جواب است می‌خواهید جواب بدهید مطلب آخر.

این به خدمت شما عرض شود پس این هم یک جواب که داده شده و این جواب منشأ قول به استحباب یا اصل الرجحان در کلمات غیر واحدی از اعلام و بزرگان هست، خیلی‌ها هم دیگر این را اصلاً ... مسلّم می‌گویند واضح است، که همین‌جور است، این‌ها لسانش همین است دیگر خیلی وارد بحث هم نشدند، مثل آقای آقاضیا مثلاً یا مثل محقق نائینی مثلاً و این‌ها.

از این گفتار قد یجاب که از کلام شیخ اعظم هم استفاده می‌شود که این‌جا می‌فرماید این تعلیق بر مشیت نشده که هر مقداری خواستی! نه، بلکه مثل همان ما استطعتم که ایشان فرمودند هست، یعنی هر چقدر احتیاط کنی جا دارد، درست است؛ «اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت» به هر اندازه‌ای که می‌توانی، قدرت داری. این را، گفتند معنایش این است؛ شیخ اعظم اگر رسائل نگاه کنید فرموده این است معنای «بما شئت»، نگفته تعلیق بر مشیت بکنید بلکه می‌خواهد بگوید اعلی مراتب احتیاط لازم است که مراعات بکنید به آنچه که قدرت دارید که از توسل می‌آید، یک وقت به حد حرج می‌رسد دیگر از عهده‌ات خارج است و فلان هیچی؛ اما تا می‌توانی باید احتیاط کنی. این جوابی است که شیخ اعظم دادند و عده‌ای از بزرگان مثلاً منتقی هم همین جواب را از شیخ تقریب کرده ولی دیگر به آن اشکال نکرده یعنی پذیرفته که بشود این‌طوری جواب داد.

عرض بکنم به این‌که این جمله‌ی «بما شئت» را بیایم این‌جوری معنا بکنیم...

س: شاء و استطاعه دوتا ماده‌اند

ج: این به خدمت شما عرض شود که با لغت و با جمله سازگار... دل‌مان بخواهد آن‌جور معنا کنیم یک مطلبی است اما از این جمله واقعاً ما این را می‌فهمیم که اگر همان «احتط بما شئت» نگفته «بما قدرت»، «بما شئت» یعنی هر چقدر که اختیار داری، می‌توانی، می‌خواهی، می‌خواهی نه می‌توانی! شئت یعنی می‌خواهی نه می‌توانی. بنابراین این معنا به ذهن نمی‌آید که حالا فرمودند، و درست است که حُسن... ممکن است شیخ اعظم و آن بزرگان چون حُسن احتیاط امر عقلی مسلّم است که در کلام آقای خوئی بود، به آن قرینه خواستند بگویند این «بما شئت» را نباید این‌جوری معنا کنیم که به اختیار مکلف گذاشته بشود هر مقداری که می‌توانید، نه، چون حُسن احتیاط مسلّم است می‌خواهد بگوید هر مقدار می‌توانید، نه هر مقدار اختیار کردید، هر مقداری از عهده‌ات می‌آید احتیاط بکن چون حُسن است. این هم درست است، حسن دارد اما مثل این است که بگویی این کار کار خوبی است، هر مقداری که دلت می‌خواهد انجام بده ضرر نمی‌کند، این یک تشویقی است که دارد می‌فرماید احتیاط کار خوبی است هر مقداری دلت می‌خواهد انجام بده؛ مثل این‌که می‌گوید کمک به فلانی به جاست، سزاوار است، هر مقداری که اراده بکنی خوب است انجام بده، آن نیاز است هر مقداری که می‌توانید. تبلیغ دین کار خوبی است هر مقداری که اراده بکنی انجام بدهی کار خوبی است، این هم دارد همین را می‌گوید بنابراین ما بیش از این، از این کلام چیزی به ذهن‌مان نمی‌آید اگر بنا باشد این‌جور معنا کنیم.

جواب دیگری که در همین راستا می‌شود داد این است که بگوییم این جمله مردد است بین آن که مستدل می‌گفت «بما شئت» بین آن که شیخ می‌فرماید و بین آن که محقق

بروجردی فرمود که «احتط لدینک بما شئت» این «ما» یعنی به هر کیفیتی که می‌خواهی، به هر جوری که می‌خواهی، تو احتیاط بکن، احتیاط هم بکن معنایش جمع بین اطراف و احتمالات نیست، یعنی احتیاط بر دین، تحفظ بر دین، به هر شکلی می‌توانی بر دینت تحفظ بکن. تحفظ بر دین چیست؟ این است که اولاً در به‌دست آورد آن‌ها کوشش بکنی، اما بالاجتهاد او بالتقلید او بالاحتیاط، دو: هر جوری شارع گفته همان را اعمال بکن؛ این منافاتی با این‌که گفته باشد در شبهات حکیمه برائت است که ندارد، آن هم دین است؛ تو بر این تحفظ بکن، همانی که گفته عمل بکن، یک‌جایی گفته واجب است چشم، یک‌جا گفته حرام است چشم، فرموده مستحب است چشم، فرموده مباح است چشم، فرموده برائت داری چشم، گفته احتیاط کن این‌جا چشم! این تحفظ بر دین می‌شود. بنابراین این همان‌جور که محقق بروجردی فرمود احتیاط للذین یعنی احتیاط برای دین و نگاهداری دین، این نگاهداری با ادله‌ی برائت منافاتی ندارد که، برای این‌که ادله‌ی برائت درحقیقت اثبات دین می‌کند یعنی صغری برای این درست می‌کند، ورود دارد، آن هم می‌کند جزء دین باید بر آن تحفظ کرد؛ اخباری اگر خدای نکرده بدون دقت کافی و درست تأمل کردن بیاید بگوید احتیاط کن، آن خلاف این عمل کرده، خلاف احتیاط بر دین عمل کرده؛ آدم یک وقتی روی یک تعصبی، روی یک چیزی و این‌که از یک چیزی خیلی مثلاً تعصب کذایی دارد اصلاً ادله را یک جوری بیاید معنا می‌کند چه می‌کند که خدای نکرده به آن مقصد خودش تلام پیدا بکند، ولی این احتیاط بر دین نیست. همیشه از مرحوم علامه قدس‌سره نقل شده که وقتی احکام بشر را می‌خواست ایشان استنباط بکند، چاه خانه‌اش را دستور داد که تم بکنند، پر کنند که چاه نداشته باشد که بدون این‌که این خصوصیات در نظر او اثر بگذارد آن‌وقت به اخبار باب مراجعه بکند ببیند حالا حکم خدای متعال چی هست؟ چاهی ندارم که به‌خاطر او بگویم نجس می‌شود یا نجس نمی‌شود یا چقدر باید نزع کرد، کار سنگین است، سخت است، به‌خاطر این چیزها در من اثر بگذارد؛ نباید این‌ها اثر بگذارد در انسان. نه حب و بغض مردم، نه اقبال و ادبار مردم، هیچی نباید در.... وقتی استنباط احکام الهی می‌خواهد بکند باید ضوابط معلومه‌ی در باب استنباط آن‌ها را باید اعمال بکند.

س: این تعبیر آخری که فرمودید «بما قال الشارع» می‌شود «بما شئت» دیگر نمی‌شود....

ج: نه «بما شئت» یعنی «بأیة وسیلة شئت» حالا به‌وسیله‌ی تقلید یا به‌وسیله‌ی اجتهاد یا به‌وسیله‌ی احتیاط. دین را احتیاط کن؛ حالا دین چی هست؟ در این مقام که نیست، ادله‌ی برائت می‌گوید دین این است.

س: آن هم دلیل عقلی و شرعی بر آن دلالت می‌کند باز با ظهوری که از «بما شئت» به‌دست می‌آید که کیفیتش به ید شماست تناسب ندارد

ج: متوجه فرمایش شما نمی‌شوم.

س: عرض می‌کنم که «بما شئت» ظهورش در این‌که، اگر می‌فرمایید ناظر به کیفیت احتیاط است...

ج: کیفیت نه، حالا کلمه‌ی کیفیت را نمی‌گوییم، طریق، راه

س: فرقی نمی‌کند....

ج: به هر راهی که می‌توانی احتیاط کن، یعنی احتیاط بر دینت داشته باش به هر راهی که

می‌توانی.

س: می‌توانی یعنی قُدرت، یا می‌توانی یعنی به معنای «شئت»...

ج: نه، قُدرت نه، «شئت» هست، «فللعوام ان یقلدوه» فرمود در آن روایت شریفه، چرا لام فرمود، علی العوام نفرمود؟ فرمود «للعوام» برای این‌که مختاری، می‌توانی تقلید بکنی می‌توانی هم نکنی، بروی احتیاط بکنی. فلذا نفرمود «و علی العوام ان یقلدوه» فرمود «فللعوام» یعنی این راه برای آن‌ها هم هست که تقلید بکنند، می‌توانند تقلید نکنند احتیاط بکنند یا بروند دنبال اجتهاد مجتهد بشوند خودشان استنباط احکام بکنند. این «بما شئت» یعنی به آن راهی که خودت می‌پسندی، اختیار می‌کنی، با اوضاع جور درمی‌آید ولی احتفاظ بر دین بالاخره بکن، من الزام نمی‌کنم حتماً از این راه، می‌گویم بر دین احتفاظ بکن به آن راهی که خودت اختیار می‌کنی، آن راه، آن راه، آن راه، هست.

س: استاد واژه‌ی لغوی احتیاط یعنی حائط کشی ...

ج: آن هم احتفاظ است دیگر.

س: چرا بیایم معنای لغوی‌اش ما، چون با لام است «لدینک» هم خیلی جور درمی‌آید که ما ... دیوار بکشیم دور خودمان

ج: همان احتفاظ می‌شود، پس کنایه از احتفاظ است که مرحوم آقای بروجرودی فرمودند.

بنابراین، این یک اشکال، پس این روایت شریفه مردد است بین سه احتمال، معینی برای هیچ‌کدام این‌ها نیست، پس بنابراین باز هم استدلال نمی‌توانیم بکنیم. این هم یک راهی است که بله، اگر شما آن حرف‌هایی که زدیم و گفتیم ظاهرش معنایش را نپذیرفتید نهایت امر همین می‌شود که مردد بین این‌ها است پس بنابراین نمی‌توانیم.

بقی بیان آخر که دیگر وقت گذشت می‌خواستیم این را هم امروز بیان کنیم برهان سبر و تقسیمی است که شیخنا الاستاد دام ظلّه اقامه فرموده برای این‌که این دلالت بر وجوب نمی‌کند. ان‌شالله دیگر شنبه این را بیان هم کنیم و از این روایات بگذریم.

و صل الله علی محمد و آل محمد.